

اولین بار که استفاده کردی حالت بدنشد؟

می‌دونستم چی مصرف می‌کنم؛ حالت مستی مثل اینکه مشروب بخوری، اون جوریه.

خانواده یا مدرسه اطلاع دارند مصرف می‌کنی؟

بابام بهم خیلی پول میده. بابام فهمیده اما بنده خدانمی‌تونه کاری کنه. زندگیم خیلی خرابه، خیلی مشکل دارم برای همین فقط مصرف می‌کنم.

به دردسرش می‌ارزید؟

دردسر؟ درست شه، اهمیت نمیدم. فرقی به حال نمی‌کنه؛ اصلا از مدرسه اخراج شم. مگه چی میشه؟

روزی ۳۰ هزار تومان به ساقی‌ای که همسن وسال پدرش است، می‌دهد تا خماری نکشد. «وقتی می‌افتی جایی که همه این کاره هستن، ساقی راحت پیدا میشه.» از چند سال پیش بگومگوهایش با پدر و مادر شروع شد. دعوایی که نتیجه‌ای جز زخمی جدید بر تن عباس و فاصله گرفتنش از خانواده نداشت. «خسته شدم. چند وقتی است قرص هم استفاده می‌کنم. وقتی با خانواده دعوا می‌کنم چاره دیگری ندارم. خدا شاهده تا الان هزارجور بلا سر خودم آوردم. بیای ببینی فکر نمی‌کنی همچین آدمی باشم. رگموزدم. بازومو. با خانواده نمی‌سازم.»

پدر مستأصل بارها عباس را پیش مشاور برده اما تا به امروز بی نتیجه بوده. صحبت‌های مشاور برایش بی‌معناست و داروهای تجویزی را استفاده نمی‌کند. «کلی پیش مشاور رفتم اما جواب نداد؛ به مشت حرف مفت. قرص هم داد اما استفاده نمی‌کنم. واسه چی باید استفاده کنم؟ شما یه دلیل بیاار.»

میگه چرا سیگار می‌کشی؟ خب به خودم ربط داره

میگه باید سیگار رو ترک کنی؟ فکر می‌کنه ازنش می‌ترسم

«حقیقتش رو بخواید هیچ تصمیمی برای آینده ندارم. حال خوش رو دوست ندارم، دوست دارم همش خراب باشم.»

به سمت دادرسی ترمیمی برویم

آمارها از کاهش کودکان و نوجوانان در کانون اصلاح و تربیت خبر می‌دهد و این در حالی است که بزه‌کاری که به دادرسی نوجوانان مراجعه می‌کنند، افزایش داشته‌اند. منصور مقاره‌عابد، رئیس سابق کانون اصلاح و تربیت، در توضیح این مسأله به «شهروند» گفت: «در سال ۹۲ تنقیح قوانین را داشتیم که به موجب آن سیاست جنایی نسبت به کودکان تغییر پیدا کرد. به همین منظور مجازات، اقدامات و تصمیمات دیگر جایگزین نگهداری در کانون اصلاح و تربیت شدند. واقعیت امر این است که به سمت دادرسی ترمیمی می‌رویم تا دادرسی تنبیهی که در گذشته متداول بود.»

ترک تحصیل، ناکامی تحصیلی، بی‌توجهی اولیا و مربیان را می‌توان به عنوان عوامل بزه در کودکان و نوجوانان مطرح کرد؛ به طوری که طبق آمارها حدود ۵۹٫۳۱ درصد کودکان بزه‌کار ترک تحصیل کرده‌اند. شاخص دیگر ناکامی تحصیلی است به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از کودکان و نوجوانان بزه‌کار ناکامی تحصیلی را تجربه کرده‌اند. مقاره‌عابد ترک تحصیل را متغیر تأثیرگذاری دانست. «ترک تحصیل تأثیرگذاری بالایی دارد به طوری که اغلب بزه‌کاران قبل از بزه از محیط‌های آموزشی گناهی منفک شده‌اند. بی‌توجهی هم فاکتور دیگری است که تأثیر خود را بر این مسأله می‌گذارد؛ به این معنا که اولیا و مربیان حین تحصیل نتوانسته‌اند ارتباط خوبی با این کودکان و نوجوانان بگیرند و به نوعی به آنها بی‌توجهی شده است. اگر چه در دادگاه اطفال تعداد بسیاری از کودکان در حال تحصیل مرتکب بزه می‌شوند اما همه این کودکان کارشان به کانون اصلاح و تربیت نمی‌رسد؛ چون در همان مرحله رسیدگی در دادگاه موجبات آزادی‌شان فراهم می‌شود. در حقیقت برای آنها تصمیمات ترمیمی گرفته می‌شود مانند مراجعه به روانشناس.»

این نگاه به کودکان و نوجوانان بزه‌کار راه‌حل تنبیه را توصیه می‌کرد تا عامل بازدارنده‌ای برای خود بزه‌کار و سایر کودکان و نوجوانان باشد اما نتیجه آن این است که به سمت دادرسی ترمیمی برویم؛ دادرسی که اصلاح مهم‌تر از تنبیه است. در حقیقت از بزه‌کار حمایت می‌شود تا دوباره به سمت بزه نرود؛ به همین منظور باید عوامل بزه حذف شود. رئیس سابق کانون اصلاح و تربیت روان‌پریشی را در درصدی از بزه‌کاران مشترک دانست و گفت: «مطابق آمارها ۳۵٫۷۰ درصد نوجوانان کانون اصلاح و تربیت تجربه مصرف مواد مخدر را داشتند و این در حالی است که ۴۹٫۴۹ درصد آنها آثار و علائم بدنی مانند زخم التیام یافته دارند که نشان از جای خودزنی یا دیگرزنی است.» او در ادامه گفت: «با تکیه بر آمارهای پنج ساله حدود ۳٫۴۴ درصد نوجوانان و کودکان بزه‌کار روان‌پریشی دارند. آمارها حکایت از این دارند که تعدادی از این کودکان از سطح متوسط بهره‌هوشی پایین‌تری دارند، البته در میان بزه‌کاران افرادی هم در زمره تیزهوشان قرار می‌گیرند که تعدادشان خیلی پایین است. محیط هم یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار است؛ به طوری که بیش از نیمی از این کودکان در محیط‌های جرم‌خیز زندگی می‌کنند. واقعیت امر این است عوامل تربیتی تأثیر مستقیمی در بزه‌کار شدن، اصلاح و حتی پیشگیری دارد.»

رئیس سابق کانون اصلاح و تربیت ترویج فرهنگ ترمیمی در مدارس را فاکتور مهمی دانست. «فرهنگ ترمیمی و صلح و سازش تأثیر مستقیمی در آینده نوجوان دارد و این در حالی است که متأسفانه در دادگاه اطفال شاهد دانش‌آموزانی هستیم که با درگیری ساده‌ای به دادگاه مراجعه کرده‌اند و از طرف مربیان تشویق به شکایت شدند تا درخواست دیه کنند. دادگاه در اغلب این موارد سعی در سازش میان طرفین دارد. بزه در میان نوجوانان را نمی‌توان کتمان کرد اما راه مقابله با آن انتخاب کوتاه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین راه‌حل نیست. متأسفانه مسئولان مدارس برای دردرس کمتر خود، کم‌هزینه‌ترین راه یعنی ارجاع به مراکز قضائی یا حتی اخراج دانش‌آموزان را انتخاب می‌کنند که رویه‌ای کاملاً اشتباه است.»



بُز در ازای وینچستر!

به کودکان بزه‌کار به خرید و فروش اسلحه روی می‌آورند

به رئیس سابق کانون اصلاح و تربیت: «مطابق آمارها ۳۵٫۷۰ درصد نوجوانان کانون اصلاح و تربیت تجربه مصرف مواد مخدر را داشتند و این در حالی است که ۴۹٫۴۹ درصد آنها آثار و علائم بدنی مانند زخم التیام یافته دارند که نشان از جای خودزنی یا دیگرزنی است»
به ترک تحصیل تأثیرگذاری بالایی دارد؛ به طوری که اغلب بزه‌کاران قبل از بزه از محیط‌های آموزشی گناهی منفک شده‌اند
به باتکیه بر آمارهای پنج ساله حدود ۳۰٫۴۴ درصد نوجوانان و کودکان بزه‌کار روان‌پریشی دارند
به تعدادی از این کودکان از سطح متوسط بهره‌هوشی پایین‌تری دارند، البته در این میان افراد تیزهوشی هم هستند که تعدادشان پایین است

[شهروند] هر بُز یک وینچستر و هر وینچستر یک میلیون سود. تمام مسیر

چشم به پشت سر دوخت. دست‌های کوچک و استخوانی‌اش هر چند دقیقه یک‌بار خورجین را لمس کرد تا خیالش از بودنش راحت شود. از همان بار اول مخفیگاهش دشت‌های اطراف روستاست، چاله‌ای عمیق و گونی‌ای که خود را دور اسلحه می‌پیچد.

هر دو ماه یک بار گله خودش را به اطراف روستا می‌رساند بی‌نی و هی. سکوتی برای خودنمایی زنگوله‌ها. در راه برگشت صدای یکی از زنگوله‌ها کم شده و وینچستری جای آن را گرفته. دو سالی است، رویاهای سپهر با گله بزه‌ای پدر گره خورده است. دو سال پیش دو بز داد تا وینچستر را از نزدیک ببیند. دو روز بعد اولین فروشش را داشت به بچه عمویش. «هنوز هم دارد. گله می‌برد بیرون. به خاطر دزددها اسلحه می‌خواست. نصف اسلحه روستا را من فروخته‌ام.»

صورت استخوانی‌اش به هفده ساله‌ها شبیه نیست. دانش‌آموز سوم دبیرستان. «بچه روستام. (بگو خُب) دامداریم. میدونی دامدار چیه؟» روستایی کوچک میان دشت‌ها و کوه‌ها که طویله‌هایش گاو و گوسفند به خود ندیده‌اند و تنها صبح به صبح کوچ‌های روستا زیر پای گله‌های بزلگدکوب می‌شوند.

«از کجا بدونم مأمور نیستی؟ اعتمادی به دنیا نیست. فکر کردم در مورد درس می‌خوای، حرف بزنی!» صدایش هنوز گله‌های نوجوانی به خود نگرفته. حرف‌زدنش به آدم‌بزرگ‌ترها شبیه‌تر است. «ترس در وجودم نیست. نمی‌ترسم.» هر اسلحه را دو میلیون و پانصد می‌خرد و سه میلیون و پانصد می‌فروشد؛ دو میلیون و پانصد برای خرید بز جایگزین و یک میلیون سود خودش. اصل خرید و فروش اعتماد است. این را در دو سال فهمید اما هنوز شک را چاشنی‌کاری کرده تا لو نرود. «یک بار سر قرار رفتم، بی‌اسلحه. (گوش کن!) رفتم اونجا دیدم پراز مأمور بود با خودم گفتم خوبه اسلحه رو پی‌ام نیاوردم. (بگو خُب) می‌خواستم امتحانش کنم اما آدم نامردی بود. گفتم حیوونم کم شده اوادم اینجا دنبالش. تا الان دستگیر نشدم. (آبجی گوش کن، اسمی از من نیاری‌ها.)»

۱۲ ساله بود، تفنگ به دست گرفت و هوایی شلیک کرد. مراسم عروسی بود و تیر زد کردن رسم روستا. سه سال بعد وقتی دوباره اسلحه به دست گرفت، سبک‌وسنگینش کرد برای خریدن. حس مرد شدن داشت. حس گانگسترهای فیلم‌های آمریکایی را داشت. همان‌هایی که سیگار برگ بزرگ گوشه لب‌شان می‌گذارند و از زیر کلاه‌های سرشان گذاشته‌اند به اطراف خیره می‌شوند و با دقت همه چیز را زیر نظر دارند. «خیلی کیف داشت. عشق کردم.»

«اصلا اسلحه‌ها را می‌شناسی یا نه؟ ما چند تا اسلحه داریم؟ (بگو خُب). بز، بز، وینچستر، هفت تیروگلت.»

فروشنده قرارهایش را اطراف روستا می‌گذارد. جوانی بیست و چهار ساله که از دامداران بز می‌خرد. «توبه به من حیوون بده، بهت اسلحه و هر چیز خواستی میدم.» این نخستین مکالمه سپهر و فروشنده‌اش بود. «از حیوون‌های خودمون می‌برم براش. پدرم خیلی ما رو دوست داره و میگه هر کاری کنی اما دنبال خلاف نرید

فرهنگ ترمیمی و صلح و سازش تأثیر مستقیمی در آینده نوجوان دارد و این در حالی است که متأسفانه در دادگاه اطفال شاهد دانش‌آموزانی هستیم که با درگیری ساده‌ای به دادگاه مراجعه کرده‌اند و از طرف مربیان تشویق به شکایت شدند تا درخواست دیه کنند. دادگاه در اغلب این موارد سعی در سازش میان طرفین دارد. بزه در میان نوجوانان را نمی‌توان کتمان کرد اما راه مقابله با آن انتخاب کوتاه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین راه‌حل نیست. متأسفانه مسئولان مدارس برای دردرس کمتر خود، کم‌هزینه‌ترین راه یعنی ارجاع به مراکز قضائی یا حتی اخراج دانش‌آموزان را انتخاب می‌کنند که رویه‌ای کاملاً اشتباه است.

اما ما گوش موم بده‌کار نیست.» هر خانه یک اسلحه، رسم روستاست. بی‌دام که می‌روند اسلحه می‌برند. زنی که تنها خانه مانده هم اسلحه می‌خواهد. رسم، رسم روستاست. اسلحه بی‌فشنگ می‌شود چماق برای راندن گرگ از گله. اهالی فشنگ که ته می‌کشند راهی بازار روز می‌شوند؛ مغازه «افسانه». «آبجی تو اسلحه نمی‌خوای؟»

سیگاری که خلاف نیست

راه دوری رفتند، دوره‌می سابقه‌دارها؛ فضا پر بود از دود و صدای قهقهه شادی رفیقی که از زندان آزاد شده بود. میهمانی مشروب‌خوران. هیچ‌کس همسن و سالش نبود. تنها آشنایش در جمع پسرخاله بیست ساله‌اش بود. «پسرخاله!م درس خونده در حد دیپلم. اشتیاق میهمانی را داشتیم و می‌رفتیم. عرق تعارف کردن. دوست نداشتم اما خوردم. بعد سیگاری.» آخر میهمانی می‌شود سرگیجه و حالت تهوع. «افشین» هفده ساله کلاس دوازدهم است. نخستین میهمانی را در پانزده سالگی رفته بود. «چی بگم؟ رفیق ناباب و دوره‌می. همین.»

نخستین بار بدش می‌آید. اما بارهای بعدی و بعدی و دوره‌می‌ها عادتش می‌دهد به سیگاری و مشروب. «سیگاری که خلاف نیست.» هر بار که رفیقی از بند آزاد می‌شد یا کسی از راه دور می‌آمد، بساط میهمانی بر پا بود. یک هفته بعد از میهمانی اول دوباره دور هم جمع شدند. جشن کوچکی برای دوست از راه دور. رسیده. یک هفته تا میهمانی بعدی را به آن شب فکر کرد و حال بد را از یاد برد. «تو مهمونی دوم تعارف کردن، نمی‌تونستم دستشون رو فاش بزنم. بی‌احترامی بهشون بود. ۱۵ سالم بود و بچه. ادعای خلاقم می‌شد. نمی‌خواستم کم بیارم.»

«تابستان‌ها اسباب‌بری می‌کنم»

مهر که می‌آید، برمی‌گردد روستا. تابستان‌ها می‌شود ساکن شهر. زنگ تعطیلی مدارس که می‌خورد چندتابی راهی شهر می‌شوند برای کارگری. «زمستون‌ها درس می‌خونم، میام شهر خودمون. شهر اسباب‌بری می‌کنیم، برای مردم اسباب‌جابه می‌کنیم.» دو، سه ماهی است از دوره‌می‌ها خبر نیست. فحش ناموسی شنید و با دوستان سابقه‌دارش دست به یقه شد. «دو، سه تا دوستیم همیشه با همیم. دو، سه ماهی هست دوره‌می نمی‌رم. دعوا کردم.» نه خانه، نه مدرسه خبر ندارند. سهمیه‌اش روزی یکی، دو نخ است؛ البته بیرون از خانه و مدرسه. پدرش سال‌ها پیش سیگاری می‌کشیده و حالا سال‌هاست ترک کرده. «هر کاری که آدم بخواد بکنه هر روزی باشه دستش و امی یاد امام مهم نیست. خب بفهمن.»

دوست دارم همش خراب باشم

با «ماری» شروع کرد. روزی یک بار «ماری» یا «بنگ» می‌زند، در هفده سالگی. ماجرای «عباس» از کنجکاوای سرمستی بعد از مصرف شروع شد. «سه نفر بودیم، رشته‌اونا چیز دیگه‌ای بود، من کامپیوتر. همسن و سال‌های خودم بودن.»

